أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و لعنة اللَه على أعدائِهم أجمعين‌

 به مناسبت اینكه در آستانه ماه محرّم و صفر قرار گرفتیم كه ماه‌های عزا و مصیبت اهل بیت است، به خصوص ماه محرّم، بی‌مناسبت نیست كه بعضی از مطالبی را كه مناسب است كه در این ماه‌ها و به خصوص در ماه محرّم، رعایت شود، خدمت رفقا عرض كنیم. و آنچه را كه از بزرگان و سلفِ صالح و سزاوار، درباره مصائب و مسائل وارده در این ایام به نظر می‌رسد را عرض كنیم.

 البته رفقا خودشان بر مطالب مطّلع هستند، و كم و بیش هم در این سنوات گذشته عرض شده و نیازی به، یعنی الزامی در تذكّر و صحبت در این مطالب نیست و خودشان مسائل و مطالب را تبلیغ می‌كنند و انتشار می‌دهند و نقل می‌كنند؛ ولی خب از باب اینكه ما هم به عنوان فردی كه چند صباحی با آن بزرگان حشر و نشر داشته‌ایم، و مسائلی را دیده‌ایم، و خود در آن زمان تجربه كرده‌ایم، از این جهت حتّی تكرار این مطالب شاید خالی از نفع نباشد.

 رفقا و دوستان، نسبت به مطالبی كه تا به حال عرض شد، مسائل را دیگر دریافته‌اند، و روش و ممشای بزرگان را در این قضایا و در این امور متوجّه شده‌اند و مسئله به دست آمده است. از كیفیت صحبت‌ها و نگرش‌ها و تفكّرها، مطلب واضح است كه قضایا و آنچه را كه باید رعایت بشود و انجام بشود و التزام به آن داشته باشیم، آن مطالب بحمداللَه در دست هست، و حتّی بعضی از صحبت‌ها كه می‌شود در قبال این قضایا، دیده می‌شود كه نحوه برخورد چگونه است.

 بزرگان نسبت به احیای این دو ماه، و به خصوص احیای مسئله سیدالشّهداء علیه‌السلام، عنایت غریبی داشتند و از سخنانشان این مسئله كاملا آشكار است.

 و بزرگ‌ترین و شنیع‌ترین اتّهام و مسئله‌ای كه مخالفین معرفت و معارضین با منهاج اولیای الهی مطرح می‌كنند، همین مسئله دوری و ابتعاد اهل معرفت از مكتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و از احیای مراسم و محافل و مجالس عزاداری است؛ كه این واقعاً یك افترا و اتّهام لا یغفَر است و همه اینها از روی عناد است، كاملا مشخص است كه قضیه به عناد برمی‌گردد.

 شما خودتان در این سنوات اخیره دیدید كه به بزرگان و به اولیای الهی چه اتّهاماتی بسته می‌شد: اینها مجالس عزا ندارند!، اینها در روز عاشورا به شادی و به سرور می‌پردازند!، در روز عاشورا می‌خندند!، به همه می‌خندند!، روز عاشورا را مجلس جشن می‌گیرند! و یكی از اعیاد به حساب می‌آورند! نعوذ باللَه!؛ یعنی واقعا خیلی بی‌شرمانه و خیلی با بی‌حیایی این‌گونه مسائل مطرح می‌شود.

 خب تو كه داری این مسائل را مطرح می‌كنی، تو در زمان مرحوم والد نیامدی و در مجالس ایشان شركت نكردی؟! خب تو كه خودت شركت كرده بودی! تو كه خودت گریه‌های ایشان را در آن ایام به چشم خودت می‌دیدی، تو كه خودت بلند شدن ایشان را در هنگامی كه همه بلند می‌شدند برای سینه زدن، خودت با چشم خودت تماشا كردی! یا حدّاقل دوستانت كه برایت نقل كردند.

 توجّه می‌كنید؟ صحبت در این است كه برای رسیدن به یك هدف، از هیچ راه و از هیچ ممشای باطل و كذبی ما ابا نداریم! ابا نداریم ...

 همین‌قدر كه به آن هدف برسیم، به آن مقصد برسیم، راه هرچه می‌خواهد باشد! هیچ اشكالی ندارد! بله؟!

 خب شما كه دارید از اهل‌بیت دفاع می‌كنید، هیچ می‌دانید همین عملی كه دارید انجام می‌دهید عمل یزید است كه آمد امام حسین علیه‌السلام را كشت؟ همین كاری كه الآن دارید می‌كنید، همین دروغی كه می‌گویید، همین تهمتی كه الآن داری می‌زنی ... خب این همان كار ابن زیاد است دیگر خب چه فرقی كرد؟! این یكی است دیگر! ما از چه كسی داریم دَم می‌زنیم؟ از چه كسی داریم دَم می‌زنیم؟ سنگ كه را داریم به سینه می‌زنیم؟ از چه مكتب دیگری داریم دفاع می‌كنیم؟ از مكتبی كه مبلّغینش جناب‌عالی و امثال جناب‌عالی است؟ از این است؟ از این است كه مبلّغین این مكتب افراد تهمت‌زن هستند؟ از این‌كه مبلغین ... از این مكتب داریم دفاع می‌كنیم؟! خب وای به حال ما!

 بزرگانِ از اهل معرفت، نسبت به احیای مكتب عاشورا از همه افراد اهتمامشان بیشتر بود؛ چرا؟ چون آنها در همان راه و در همان صراط بودند، مگر می‌توانند غیر از آن را تبلیغ كنند؟! مگر می‌توانند؟! مگر می‌توانند در مكتب صدق باشند و آن لوادارش را معرّفی نكنند؟! مگر می‌توانند در مكتب آزادی و حرّیت باشند، و سردمدارش را، و مبانی او را به دیگران نشان ندهند؟! مگر می‌شود؟!

 مگر می‌شود خودِ آنها مبلّغ حرّیت و آزادی و صداقت و عدل و انصاف و اخلاق و كرامت باشند، ولكن پاسدار این مدرسه و این منهج را به دنیا اعلام نكنند؟ مگر می‌شود؟ دیگران باید به فكر باشند!، دیگران باید در كیفیت احیای این مجالس و محافل مواظب باشند!

 می‌دانید چه می‌خواهم عرض كنم؟

 دیگران باید مواظب باشند یك وقتی در این مجالسی كه تشكیل می‌دهند حرفی بر خلاف مصلحتشان زده نشود! اولیای خدا كه ابائی ندارند، هرچه می‌خواهد گفته بشود، بیاید بشود.

 دیگران باید مواظب باشند كه از این محافل و مجالس برای بالا رفتن از نردبان مصالحِ دنیوی و منافع نفسانی استفاده بشود!. حتما در مجلس، ذكری از آنها بیاید!، حتما جریانی!، حتما یك قضیه‌ای!، حتما ... بله!

 ولی یك عارف و یك ولی الهی كه می‌خواهد مجلس ذكر سیدالشهداء منعقد كند، كه دیگر به دنبال این نیست چه گفته بشود؟ چه نشود؟ آنجای مطلب را درز بگیریم!، آنجا را قیچی كنیم!، این را نگوییم به مصلحت نیست!، «مصلحت»، «فعلا ...» ...

 من نمی‌دانم این مصلحت چه موقع تایمش تمام می‌شود؟ كی وقتش تمام می‌شود؟ مثل اینكه فقط در ظهور حضرت است كه این مصلحت وقتش تمام می‌شود!. از وقتی كه ما شنیدیم این مصلحت بوده است!

 ولی آنها در مجالسشان مصلحت نیست و مصلحت نیست، ندارند!

 یك وقت در زمان سابق بود، در همان زمان شاه، ایام محرم ما با مرحوم آقا بعضی از مجالس می‌رفتیم.

 می‌خواهم عرض كنم وقتی امام صادق می‌فرماید: خدا پدر و مادر كسی كه مجالس ذكر ما را احیا می‌كند و به پا می‌دارد بیامرزد، منظور از احیا چیست؟ روضه خواندن است؟! توی سر و سینه زدن است فقط؟! این می‌شود احیا؟! این احیا نیست! شما برای پدرتان هم كه فوت كرده مجلس فاتحه می‌گیرید و برایش هم گریه می‌كنید! مادرتان هم كه فوت كرده برایش این مجلس را می‌گیرید. این چه فرقی كرد؟! این كار را شما هم دارید انجام می‌دهید، پس فرق بین امام حسین و بین بقیه چه شد؟! شما برای عزیزی كه از دست داده‌اید هم مجلس احیا می‌گیرید، مجلس ختم می‌گیرید، این ختم‌های امروزی ... ختم‌هایی كه فقط در آن به تمجید از این شخص و كارهایش و مسائلش و فلان و یال و كوپال و از این كاغذپاره‌ها می‌گذرد.

 شما كه این كارها را انجام می‌دهید، پس بین امام حسین و بین این مجالس چه فرقی شد؟! كجایش مجلس ذكر شد؟ كجایش مجلس احیا شد؟

 در زمان سابق ما رفته بودیم منزل یك بنده خدایی كه همه جور افرادی هم می‌آمدند، یك روز در ایام دهه عاشورا روضه داشت. وقتی وارد مجلس شدیم دیدیم دور تا دور مجلس را صندلی گذاشته‌اند، آن آقایانی كه خودشان را یك پله بالاتر از بقیه به حساب می‌آوردند، یك سر و گردن بالاتر، انگار بقیه كه رفته‌اند نشسته‌اند این وسط آدم نیستند! عارشان می‌آمد مثل بقیه بیایند در جمعیت بنشینند. این آقایان تشریف می‌آوردند و مجلس را مزین می‌فرمودند! آن آقایی هم كه می‌رفت آن بالا می‌بایست یكی یكی اسم بیاورد: آقای فلان، مجلس به فلانی مزین است!

 بله، یارو با كروات تا اینجایش و ریش شش تیغه‌اش، مجلس امام حسین را مزین می‌فرمود! مزین می‌فرمود!

 آن یكی می‌آمد به جای این‌كه بنشیند، بلند می‌شد می‌رفت روی صندلی، خلاصه صندلی هست دیگر.

 ما هم با مرحوم آقا آمدیم، دیدیم صندلی كه جای ما نیست، رفتیم همان وسط مثل بقیه نشستیم. آمدند گفتند: آقا بفرمایید! بفرمایید شما هم روی صندلی بنشینید!

 مرحوم آقا گفتند: نخیر! ما همین‌جا می‌نشینیم! مجلس امام حسین روی صندلی نشستن ندارد!

 خب تو هم مثل بقیه روی زمین بنشین بابا! بنشین مثل بقیه روی زمین، طوری‌ات نمی‌شود!

 رفتیم نشستیم روی زمین. آن آقایی كه بالای منبر بود، خدا رحمتش كند، آدم خوبی بود و منبرش بی‌هیچ‌چیز هم نبود، یك چیزهایی هم می‌گفت، یك مسائلی هم می‌گفت، بعد خودش روز تاسوعا بود، شروع كرد همان‌جا به نوحه خواندن و بعد هم كه صحبت‌هایش تمام شد به سینه زدن، ما هم سینه می‌زدیم، مرحوم آقا هم مثل بقیه سینه می‌زدند، همین‌طوری نمی‌نشستیم مثل دیوار نگاه كنیم، ما هم سینه می‌زدیم.

 اما اینهایی كه نشسته بودند آن دور، بله لابد كسر شأن می‌شد بیایند این‌طوری بكنند، نمی‌شود! آن ابّهت و جلال و جبروت با سینه زدن از بین می‌رود، چیزی نمی‌ماند! لذا همین‌طور نگاه می‌كردند! منبری را نگاه می‌كردند!

 حالا صحبت سرِ این است: این منبری كه پایین آمد و رفت، یك منبری درباری آمد و بالا رفت، وابسته به آنها بود، وابسته به دربار بود. او از حرف‌هایی كه این شخص زده بود، خوشش نیامد، از مطالبی كه این فرد قبلی گفته بود؛ چون بی‌حرف نبود، بی‌مطلب نبود، چیزهایی گفت. دستش درد نكند، آن موقع هم بودند یك افرادی كه یك حرف‌هایی می‌زدند.

 آن منبری دوم آمد و خب ایراد كه نمی‌تواند بگیرد شروع كرد در حرف‌هایش یك چیز پشمكی كه اصلا چیزی نبود درآورد و شروع كرد همان را گرفتن و اینكه این فرد اشتباه می‌كند و ای كاش بود و سخنان ما را می‌شنید و ای كاش بود! حالا كه چه؟! كاملا معلوم بود كجایش دارد درد می‌كند! چون رفته بود و یك خرده صحبت نیش‌دار كرده بود، این هم می‌خواست یك آتو پیدا كند، خب خیلی برخورد! به خیلی‌ها برخورد! به خیلی از بزرگان برخورد، به خیلی از افراد آن زمان برخورد و این منبری آمد و خلاصه نسبت به او برخورد كرد و مطالبی گفت و از این حرف‌های عوضی!

 خیلی برای من این قضیه و این مسائل جالب بود. در همان موقع، وقتی كه از مجلس آمدیم بیرون، مرحوم آقا رو به آن صاحب مجلس كردند، در حالی كه بقیه هم می‌شنیدند فرمودند: مجلس سیدالشهداء دو طبقه ندارد! همه باید روی زمین بنشینند. مؤید باشید!

 آمدند و حركت كردند و رفتند.

 ببینید! این روش، روشِ اولیای الهی بود. این روش روش بزرگان بود. تعظیم مكتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، فقط با در نظر گرفتنِ خودِ اهل‌بیت علیهم‌السلام، بدون زوائد و بدون مصالح و بدون جهات دیگر. وقتی كه افراد می‌آمدند، خودِ امام علیه‌السلام در اینجا مورد نظر بود. ما كه اصلا جرأت نداشتیم، دیگران هم همین‌طور.

 می‌فرمودند: وقتی كه می‌روید، صحبت می‌كنید، اسمی از من نیاورید!

 و اگر كسی می‌آمد اسم می‌آورد، تعریفی می‌كرد: خداوند حضرت ایشان را محفوظ بدارد! نمی‌دانم سلامتی بدهد، ظلّ عالی را مستدام بدارد! سایه ایشان را بر سر ما نگه دارد.

 می‌گفتند: آقا قرار شد شما از این مطالب نگویید! خیلی جدّی!

 مرحوم آقا، مرحوم پدر ما نسبت به مبانی‌ای كه مورد نظرشان بود جدّی بودند. شوخی نمی‌كردند. از یك طرف بگویند: بله بهتر است اینها گفته نشود ولی اشكال ندارد، و یك خنده‌ای هم بكنند! نه، جدّی بودند.

 وقتی یكی آمد پای ایشان را بوسید، چنان با عصا به كمرش زدند، ما گفتیم دو نصف شد! نه اینكه بگویند: آقا چه می‌كنید ...! چه می‌كنید ...!

 من یك دفعه در صحن حضرت معصومه سلام اللَه علیها نشسته بودم، دیدم یك نفر دارد می‌آید. معلوم بود مال همین دراویش و اینهاست، از همین طوائف و دراویش و اینها بود. با چشم خودم دیدم وقتی كه به وسط صحن رسید، دو نفر از همان افرادی كه خب جزو پیروان ایشان بودند الآن ایشان دیگر فوت كرده، و الحساب علی اللَه؛ خبر نداریم هر دو افتادند و كفش ایشان را بوسیدند و همین‌طور شاید حدود بیست ثانیه، سی‌ثانیه همین‌طور ایشان هم ایستاده بود و نظر می‌فرمود و عنایت می‌فرمود و همین‌طور به همین كیفیت بودند و بلند شدند و رفتند.

 درست شد؟ این چه بازی‌ای است؟ چه بازی‌هایی است؟!

 تو جواب خدا را در روز قیامت چه داری بدهی، كه این مسائل را در بین افرادی كه به تو گرایش دارند داری ترویج می‌كنی؟ حالا اگر كسی پای تو را نبوسد چه از تو كم می‌شود؟ چه از تو كم می‌شود؟! حتما برای اینكه مراتب خضوع و خشوع و ارادت را نسبت به سركار فیض‌آثار مناقب شعار بخواهد نشان بدهد باید كفش حضرت عالی و نعل حضرت عالی را ببوسد؟ حالا این‌طوری تو بالا می‌روی یا بیچاره بدبخت! تو پایین می‌آیی!

 تو می‌دانی با یك همچنین كاری چه بر سر نفس خودت داری می‌آوری و چه وزر و وبالی را بر خودت می‌خری؟ و چه‌طور خودت را بدون اینكه بفهمی دستخوش حبال و شبكه‌های فراگیر و دام‌هایی كه ابلیس برای به دام انداختن ما و شما آنها را به كار می‌گیرد، گرفتار می‌كنی؛ خودت هم نمی‌فهمی!

 اما آن بزرگ برای آنكه به آنجا نرسد و خیلی مطالب هست، یكی‌اش این است برای اینكه خود را در آن شبكه‌ها قرار ندهد، چنان با عصا می‌زند كه دیگر كسی از این غلطها نكند و به دیگران هم نشان بدهد ما در روش خود شوخی نداریم. و حالش به هم می‌خورد.

 یكی از دوستان بود الآن حیات دارد، در قید حیات است در همان زمان سابق در خیابان وقتی ایشان داشتند می‌رفتند یك دفعه افتاد و پای ایشان را بوسید. البته آن موقع ایشان هنوز عصا نداشتند كه حسابش را با عصا برسند!

 خودش نقل می‌كرد البته یك شخص دیگر، او كه ندید؛ آن شخص دیگر می‌گفت یك مرتبه من دیدم رنگ ایشان سفید شد و حال انقلاب اصلا برای ایشان پیدا شد.

 اینها شوخی نیست! یعنی این در چه افقی هست و در چه وضعیتی هست كه هیچ اجازه نمی‌دهد از آن‌

 مقام عبودیت و مقام صفای نفس، یك تخطّی صورت بگیرد و این نظام به هم بریزد.

 قضیه چیست؟!

 این بزرگان برای احیای مجالس اهل‌بیت از همه آن افراد اهتمام بیشتری داشتند و مراقب بودند كه این مجالس به آن اهدافی كه مورد نظر است نزدیك بشود.

 مجلسی كه برای سیدالشهداء منعقد می‌شود، اگر بخواهد فقط در آن مجلس ذكر مصیبت بشود و فقط در سر و سینه زده بشود و به همین مقدار بسنده بشود، خب این احیا نیست، این زنده داشتن نیست، این تذكّر نیست، این تنبّه نیست.

 مجلس سیدالشهداء آن زمانی تبدیل به مجلس ذكر می‌شود، آن زمانی تبدیل به مجلس تنبّه و تذكّر می‌شود، كه آن «چرایی» پشت این قضایا و این حوادثی كه اتّفاق افتاده برای مردم بیان بشود.

 نه فقط این حادثه، این حادثه مثل هزارتا حادثه‌ای كه در زمان سابق بود، آمد و گذشت. كربلا آمد و گذشت، از این قضایا زیاد بود در طول تاریخ، الآن هم هست. الآن هم اتّفاق می‌افتد. ما الآن در دنیا ظلم نداریم؟ ما الآن در دنیا مصیبت نداریم؟ ما الآن در دنیا دیكتاتوری نداریم؟ ما الآن در دنیا سَبُعیت و حیوانیت نداریم؟ این همه داریم در دنیا ظلم و ستم‌ها را می‌بینیم، از زمانی كه خدا آدم را خلق كرد و آدم روی زمین آمد، ظالم و مظلوم بود، تا این زمان و آینده. همیشه ظالم و مظلوم بوده است.

 و هركسی از ما در این سیر تاریخی خودش كه دارد می‌كند، یا ظالم است، یا مظلوم است. اگر به آنچه كه خدا گفته و فطرت می‌گوید و عقل می‌گوید عمل كند، راه عدل را در پیش گرفته. اگر عمل نكند، ظالم است.

 ظالم فقط در روز عاشورا نبود. هر كدام از ما كه الآن در اینجا نشسته‌ایم باید نسبت به رفتار خود و نسبت به كردار خود دوباره تجدید نظر كنیم! نكند این كاری كه الآن من دارم انجام می‌دهم خلاف باشد؟!. اگر خلاف بود، بداند در این لشكر است، دیگر با امام حسین نیست. نكند این حرفی كه الان دارم می‌زنم خلاف است؟!، اگر خلاف بود، بداند كه در آن دسته است. اگر درست بود، به خودش امیدوار باشد.

 این چرایی پشت واقعه عاشورا است. در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام، اگر بیاییم و فقط این را بگوییم كه آی این را كشتند و آی آن را كشتند، خب خود یزید هم بدش نمی‌آمد این كار را انجام بدهد! او هم مجلس مصیبت می‌گذاشت! مگر نگفت؟! آی تقصیر من نبود و بی‌خود كردند آمدند این را انجام دادند، غلط كردند، خودم اصلا سیاه‌پوش می‌كنم، خودم عزاداری می‌كنم، خودم چه می‌كنم ...

 امّا وقتی آمدند گفتند: چرا این قضیه اتفاق افتاده؟ صحبتِ «چرا» شد، چرایش این است كه تو یزید پدر سوخته كه در اینجا نشستی، می‌بایست بعد از مُردن معاویه كنار می‌رفتی، و طبق همان‌چه كه بین معاویه و بین برادر امام حسین، امام حسن علیهماالسلام انجام شد عمل می‌كردی.

 اینجا دیگر همه چیز یك دفعه به هم می‌ریزد! اینجا یك دفعه همه چیز قاطی می‌شود، اینجا یك دفعه مجلس عوض می‌شود،: نه صلاح نیست، صلاح نیست گفته بشود، صلاح نیست.

 اما تا وقتی سینه‌زنی است بزنید! شب تا صبح سینه بزنید! در سرتان بزنید! هیچ اشكال ندارد! خودمان هم تأییدتان می‌كنیم، پولش را هم می‌دهیم، چایش را هم می‌دهیم.

 اما وقتی صحبت بیاید چرا عاشورا انجام شد؟ چرا؟ آن چرایی پشت قضیه، یك دفعه پای مصلحت می‌آید: نه نه نه آقا این را نگو، نه نه آقا آن را نگو، نه نه ...

 چرا؟! پس چه بگویم؟ همین تیر زدند، نمی‌دانم به علی اكبر زدند ... عیب ندارد اینها را بگو. تیر زدند، شمشیر زدند، نمی‌دانم نیزه زدند، سنگ زدند، شهید كردند، اسیر كردند ... اینها خوب است، هیچ مشكلی در این قضیه نداریم.

 در همان زمان سابق، در همان زمان شاه، آن حكومت با عزاداری كه مخالف نبود، مشكل نداشت. عزاداری كنید، برای امام حسین عزاداری كنید. مگر خود دستگاه و دربار در مسجد سپهسالار در میدان بهارستان سه روز عزاداری انجام نمی‌داد؟! مگر انجام نمی‌داد؟! هر سال انجام می‌داد، خود شاه هم می‌آمد شركت می‌كرد.

 مگر پدرش رضاشاه در مجالس عزاداری شركت نمی‌كرد؟ در یك جا دیدم حتی به سرش هم گِل می‌زد، امّا بر اساس بازی! خدعه، فریب دادن مردم، برای استمرار حكومت!

 این عجب شاهی است! ببینید امشب آمده، سه روز عزاداری می‌كند: نهم و دهم و یازدهم عزاداری می‌كند، مسجد سپهسالار، آن پدرش هم نمی‌دانم ...

 اما صحبت‌هایی كه در آن مجلس می‌شود چه صحبت‌هایی بود؟ گزینشی! از چرایی پشت قضایای سیدالشهداء صحبت نمی‌شد. اگر می‌شد چه بود؟ خب اوّل كسی كه می‌بایست از مجلس خارج بشود خود اعلی‌حضرت است دیگر! خودت بلند شو برو بیرون!

 صحبت‌ها گزینشی بود، حرف‌ها همه انتخاب شده، مسائل مسائلی است كه به این طرف برنخورد، قضایا به این طرف كاری نداشته باشد.

 احیای مجلس اهل‌بیت یعنی این. این همه مرحوم آقا توصیه می‌كردند به ما و به افراد دیگر و به دوستان الآن افرادی در اینجا هستند كه زمان مرحوم والد را درك كرده‌اند كه همیشه بیایید فلسفه تاریخ اسلام را، فلسفه تاریخ عاشورا را، آن فلسفه، آن جنبه لمّیت این حادثه و واقعه را بیایید بیان كنید. این كه ایشان می‌فرمودند: قاب بگیرید و كلمات سیدالشهداء را در این قاب‌ها چاپ كنید و در منازلتان بزنید، نه فقط برای تبرّك است، برای اینكه هر روز از خانه می‌آیید بیرون چشمتان بیفتد.

 «إنّى لَم أخرُج أشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفسِداً وَ لا ظالِماً ولكِن خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فى أُمَّةِ جَدّى»[[1]](#footnote-1)

 آدم ببیند این كلمات چیست؟ من برای طلب اصلاح آمده‌ام، من هم می‌توانستم با نظام بسازم و كنار بیایم و مصالح و منافع و عافیت خود را در نظر بگیرم. می‌توانستم، ولی این كار را نكردم. آمدم تا عدل را به پا دارم، نه اینكه عدل را بمیرانم. آمدم تا صدق را اعلام كنم، نه اینكه كذب را به جای صدق بنشانم. آمدم این كار را انجام بدهم.

 خب طبعا درگیری می‌شود. آن طرف آمادگی ندارد. او نمی‌آید این كار را انجام بدهد. در واقعه كربلا امام علیه‌السلام آمد سیاست را به دنبال دیانت گذاشت، نه این‌كه دیانت را به دنبال سیاست بگذارد. قضیه این بود.

 معاویه نه، معاویه می‌آید اصل را بر سیاست قرار می‌دهد، اصل را بر حكومت قرار می‌دهد، اصل را بر آن مطامع خودش قرار می‌دهد، اصل را بر بقاء خودش قرار می‌دهد و بعد به دنبال او، آن دیانت خود را می‌آید توجیه می‌كند. به جای صدق دروغ می‌گوید، به جای صفا حیله، به جای صداقت تقلّب و چپاول و امثال ذلك. دیانت را به دنبال و در زیر مجموعه سیاست قرار می‌دهد.

 این كه گفته می‌شود دین عین سیاست است و سیاست عین دین، این غلط است. سیاست در زیر مجموعه دیانت است، نه اینكه مساوی است. یعنی اوّل باید دیانت و آنچه كه خدا و رسول و ائمّه فرموده‌اند، مدّ نظر قرار بگیرد و بعد بر آن اساس سیاست و تدبیر امور به آن جهت باید سوق داده بشود. آن‌وقت این می‌شود مجلس ذكر و مجلس احیای دین.

 امام صادق كه می‌فرمایند: خدا رحمت كند كسی كه ناله‌ای برای جدّ ما بكند، خدا رحمت كند كسی كه برای جدّ ما گریه كند، خدا رحمت كند كسی كه بگریاند، یعنی فقط همین؟ بنشینیم و گریه كنیم و سینه بزنیم و اینها؟!

 یا این‌كه روایت امام رضا علیه‌السلام به ابن شبیب، آن روایت عجیبی كه می‌فرمایند: خدا تمام گناهان آن كسی را كه برای مصیبت جدّ ما اشك بریزد، می‌آمرزد، یعنی چه؟

 یعنی بیاید در این مجالس، و خود را در حال و هوای این مجلس قرار بدهد، این معنایش است؟!

 بیاید در این مجالس و در این مبانی و قواعد و قوانین قرار بدهد.

 بلند شود بیاید در یك مجلس و سینه بزند و بدون اینكه اصلا توجّهی داشته باشد كه چه نفعی می‌خواهد از این مجلس در روشش، در گفتارش، در كردارش، در ارتباطش با مردم نصیبش بشود: با مردم چگونه ارتباط داشته باشد. نسبت به مسائلش چه بگوید؟ وقتی كه جریان حرّ بن یزید ریاحی را بشنود متوجّه‌

 باشد، آن چیزی كه آمد و حرّ را نجات داد، ادبش بود. پس ادب خیلی مهم است!

 این قضایا و امثال این قضایا ...

 و حرّ آمد و جلوی حضرت را گرفت و آب دادند و چه كردند و بعد هم ...

 برود به دنبالش. به لمّیت قضایا برسد. وقتی كه قضیه حرّ را می‌شنود، وقتی كه قضیه زهیر بن قین را می‌شنود، كه زهیر بن قین وقتی كه آمد و خیام خودش را جدای از سیدالشهداء قرار می‌داد، آن زمانی كه امام حسین حركت می‌كرد. او توقف می‌كرد و آن زمانی كه حضرت نزول می‌كردند آن زمان حركت می‌كرد تا اینكه برخورد نكند، چه باعث شد كه این زهیر كه می‌ترسید از برخورد و خائف بود از ملاقات با سیدالشهداء، آمد و چنان دست از همه چیز برداشت از دنیا و مال و منال و اینها برداشت و آن را به عیالش بخشید و آمد خود را در خیمه امام حسین قرار داد.

 متوجّه باشد كه برای رسیدن به سیدالشهداء خلاصه نباید آدم چیزی برای خودش بگذارد. اگر بگذارد، نمی‌تواند در آن خیمه برود. نمی‌تواند در آن خیمه وارد بشود. هركس! یكی پول دارد، یكی مال دارد، یكی شخصیت دارد، یكی علم دارد، یكی رفیق و مرید و از این حرف‌ها دارد، هرچه بخواهی برای خودت بگذاری از كیسه‌ات رفته و فایده‌ای ندارد. و باید به این موضوع توجّه كرد كه چرا عیال او آمد به جای اینكه تحت احساسات قرار بگیرد و بیشتر مانع بشود: نه نه نه نروی یك وقتی! این پیغامی كه آمد از طرف سیدالشهداء امام حسین، یك وقت نروی جواب بدهی، خب معلوم است حضرت پیغامش چیست، خب معلوم است، یك وقت نروی!

 نه! خودِ زنش دارد هلش می‌دهد! می‌گوید نشسته‌ای اینجا داری چه كار می‌كنی چرا مثل دیوار همین‌طوری نگاه می‌كنی؟ چه شده؟ خب پیغام است، بلند شو برو! نمرده‌ای كه! بلند شو ببین چیست؟ حضرت چه می‌گوید؟ خب گوش داری عقل داری فهم داری خب بفهم.

 و زن‌های ما بدانند كه به جای اینكه برای رسیدن به سعادت اخروی، خانواده و شوهر را تشویق كنند، سنگ جلو نیندازند! این را از زن زهیر یاد بگیرند. كه آمد شوهرِ خود را تشویق كرد. او هم می‌توانست مثل زن‌های دیگر: نه نرو، نرو بابا چه‌كار داری؟ بیا بابا! تو كه عمرت هنوز به سر نیامده! من چه می‌شوم؟ خود را وسط نینداز، من چه می‌شوم؟!

 این من چه می‌شوم، دو روز دنیاست؛ بقیه‌اش چه؟ یك آجر به كله‌ات بخورد دراز به دراز افتاده‌ای بابا، به دو روز هم نمی‌رسد. ولی آن طرف قضیه چه؟ آمد، با دست خود سعادت ابدی و خلود در بهشت و جنّات و نعیم پروردگار را هم برای شوهرش و هم برای خودش خرید.

 این درس را باید از كجا یاد بگیریم؟ در همین مجالس باید یاد گرفت دیگر، ما كم نداریم مسائلی كه در اینجا انسان می‌تواند از آنها برای تصحیح راه و برای تصحیح مسیر استفاده كند.

 قدم به قدمِ واقعه كربلا درس است. قدم به قدمش. آدم از كجا بگوید؟!

 از چه دریچه‌ای بخواهد نگاه كند؟ خیلی عجیب است! خیلی عجیب است.

 یك روز قبل از ایام محرّم در كربلا بودیم، در خدمت مرحوم حدّاد، صبح صبحانه خورده بودیم و خدا رحمت كند مرحوم پدر بزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین، ایشان هم آنجا بود.

 آن روز ایشان یك سؤالی می‌كند. ببینید! چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمّیت است. اصلا مسئله كجاست. ایشان یك سؤال می‌كند، می‌گوید آقا من دیشب رفته بودم و زیارت می‌كردم این اصحاب سیدالشهداء، یك زیارت دارد: «السَّلامُ عَلَيكُم يا أولياءَ اللَه وَ أحِبّائَه، السَّلامُ عَلَيكُم يا أصفياءَ اللَه وَ أوِدّائَه»، همین‌طور ...

 این زیارت زیارتی است كه از ناحیه امام است. حضرت زیارت می‌كنند، در این زیارت است كه حضرت به آنها می‌فرمایند: «بأبى أنتم و أمّى»! پدر و مادر من فدای شما باد. قضیه چیست؟

 این زیارت از ناحیه امام است! ایشان سؤال كرد كه آقا این چه‌طور می‌شود؟ امام جلوی اصحاب سیدالشهداء، حالا مراتب اصحاب هرچه می‌خواهد باشد، این چه‌طور می‌شود كه این امام بیاید بایستد و در قبال آنها وقتی زیارت می‌خواند بگوید بأبی أنتم و أمی؟

 البته خب این مسئله بأبی أنتم و أمّی، یك اصطلاح است كه در مقام اظهار محبت فوق‌العاده زائد و یك نزدیكی و یك بزرگ‌داشت و تعظیم یك فرد، گفته می‌شود.

 مرحوم حاج آقا معین به آقای حدّاد عرض كرد: آقا این فقره چیست؟ اینكه نباید مال امام باشد؟ این باید مال ما باشد، ما كه وقتی می‌رویم آنجا، این مسئله را مطرح می‌كنیم، این‌طور خطاب به آنها می‌كنیم.

 مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند، گفتند: این از امام است و امام هم خودش این مطلب را می‌فرماید به آنها، به این دلیل كه در جریان كربلا یك واقعه و یك حقیقت بیشتر حاكم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهداء است! همه اینها فانی‌اند! دیگر حبیب بن مظاهری نیست! دیگر مسلم بن عوسجه‌ای نیست! یكی است آن هم همان امام حسین! همان سیدالشهداء است! این كه الآن جدا هست، این به خاطر این است كه آن ابدان مطهّره بالأخره باید فرق داشته باشند با خودِ بدن حضرت. خب بالأخره اینها حساب و كتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یك خیمه هستند، آن خیمه خیمه سیدالشهداء است، پس در واقع وقتی كه شما دارید به آن اصحاب خطاب می‌كنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این كلمات مكرمت‌آسا قرار می‌دهید، در واقع دارید به سیدالشهداء خطاب می‌كنید. آنها جدا نیستند؛ یك واقعیت است، یك حقیقت است. ولی در عین حال گویا مطلب آن‌طور كه باید و شاید این جا نیفتاده است، یعنی برای حاضرین، آنهایی كه در آنجا بودند.

 شما ببینید یك عارف به جریان كربلا چطور دارد نگاه می‌كند. می‌گوید حبیبی دیگر در اینجا نیست،

 مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یكی است، همه در تحت یك ولایت همه غرقند و همه در تحت یك ولایت فانی هستند، استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبه ربطی پیدا كرده‌اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا كرده‌اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی كه از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف‌های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل توجه بیشتری دارند كه بنده می‌خواهم چه عرض كنم.

 به این كیفیت باید از این واقعه استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود و به هر مقدار كه ما توانستیم از مجالس سیدالشهداء مطلب درك بكنیم، به همان اندازه كسب نورانیت كرده‌ایم، به همان اندازه. اگر نه، فرض كنید كه یك مجلسی بود، خب فقط یك ذكر مصیبتی، فقط همین، خب آن به مقدارِ خودش.

 این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مكتب امام حسین و به مكتب سیدالشّهداء باید نزدیك شد. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت مشمول ادعیه، مشمول خطاب‌ها، مشمول این روایات و احادیثی كه از ائمّه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.

 لذا برای اینكه این مسائل و این مطالب بهتر در ذهن قرار بگیرد و نفس نسبت به این مطالب انفعال بیشتری داشته باشد و تأثیر بهتری داشته باشد، باید به عین آنچه كه در این حوادث اتفاق افتاده پرداخت. از خودمان زیاد و كم نباید بكنیم. مجلس را شلوغ نباید بكنیم. دیده‌اید بعضی‌ها به خاطر اینكه شور را بیشتر كنند، هی صدا را بالا می‌برند، هی داد می‌زنند، حالا خیال می‌كنند با داد زدن اشك از چشم افراد می‌آید. نیازی به این حرف‌ها نیست. شما همان واقعه را بیان بكنید، همان قضایا را بیان بكنید، همان حادثه را بیان بكنید، گریه خودش می‌آید. نیازی به داد زدن و میكروفون را چسباندن به لب‌ها و در دندان‌ها فرو كردن ندارد.

 نه، همین كه آن قضایایی كه دارد، در كتب صحیح و مستند است، آنها را انسان بیان بكند، حالت انكسار و تأثّر خودش پیدا می‌شود. و از پرداختن به این امور و ظواهری كه متأسفانه امروزه این طرف و آن طرف مشاهده می‌شود و این مجالس را تبدیل به یك نوع چه عرض كنیم حالا چه اسمی بگذاریم تئاتر می‌كند، باید پرهیز بشود.

 بعضی‌ها تصوّر می‌كنند كه یك زائدی باید انجام بشود، تحرّك باید بیشتر بشود، برای اینكه آن سینه‌زدن تأثیر بیشتری بگذارد، باید شدید بشود، داد و بی‌داد، فلان، تند ...

 نه! نیازی به اینها نیست، آرام هم انسان سینه بزند، آن اثر خودش را می‌گذارد و بیشتر هم می‌گذارد. از هیاهو و داد و بی‌دادها انسان در این‌گونه مجالس باید احتراز كند. اینها آنچنان كه باید و شاید نمی‌گذارند كه فضا با آن جنبه ملكوتی خودش تطبیق پیدا بكند. ملائكه در سكون هستند، شیاطین در غوغا و در اضطراب و در تحرّك هستند. و در این مجالس نیازی به این داد و بی‌دادها نیست، نیازی به داد كشیدن‌ها نیست، نیازی به این اطوار نیست. این مجالس، مجالسی است كه در تحت ولایت و اشراف مقام ولایت قرار دارد و باید در همان مسیر و به همان كیفیت انجام بشود تا تأثیر بگذارد. و الّا تأثیر جزئی خواهد بود؛ نه بگوییم اثر ندارد،

 اثرش كم است. آن اثری كه باید و شاید نیست.

 واقعا مجالس ذكر سیدالشّهداء مجالس احیاكننده است، انسان را زیر و رو می‌كند. یكی از رفقا می‌گفت در یك مجلس بودم، بعد یكی آمده بود، از من یك پولی می‌خواست، برای یك موردی. گفتم بیا همین الآن به تو بدهم، چون اگر از اینجا برویم یكی دو ساعت دیگر، شاید پشیمان بشوم! و شاید همین‌طور هم بود! شاید خودش را می‌شناخت ... یعنی حال و هوای مجلس، قلب را برمی‌گرداند، نفس را برمی‌گرداند، دل را برمی‌گرداند، فكر را برمی‌گرداند. این برای چیست؟ این برای جنود ملائكه است دیگر. جنود ملائكه وقتی می‌آید، نفوذ در قلب می‌كند، قلب را برمی‌گرداند. لذا بزرگان نسبت به رعایت این مطالب تذكّراتی می‌دادند.

 یكی اینكه می‌فرمودند باید در این دو ماه منازل خودتان را، و همین‌طور دفتر خودتان را، كسی كه دفتر دارد، كسی كه مطبّ دارد، كسی كه جایی دارد، به اصطلاح برای كارش، همان‌جا را از حالت طبیعی و یكنواخت گذشته دربیاورد و حالت عزا به خودش بگیرد. نمی‌گویم همه را سیاه‌پوش كند، خب غلط است. نه، تا آن حدودی كه فردی كه وارد می‌شود احساس كند كه این با سابق و با روزهای گذشته و با ماه‌های گذشته تفاوت كرده است. بالأخره انسان باید یك جوری نشان بدهد دیگر، ارتباط خودش را باید نشان بدهد با اهل‌بیت، با این قضایا باید نشان بدهد.

 و از مصرف كردن آجیل‌ها و شیرینی‌ها در این دو ماه، خود بزرگان خودداری می‌كردند و حتّی اگر كسی برای آنها هدیه می‌آورد، مثلا گزی برایشان هدیه می‌آورد، اینها پس می‌فرستادند و برخورد می‌كردند و می‌فرمودند اگر مادر یا پدر خودت از دنیا می‌رفت هم برای دیگران هدیه می‌بردی؟ یا اگر كسی برای تو می‌آورد می‌پذیرفتی؟ به تو برنمی‌خورد؟ این‌ها همه دستوراتی است كه باید ما به آن دستورات ملتزم باشیم.

 بنابراین، آنچه كه راجع به این قضایا و مطالب و جریانات می‌شود در یك عبارت آن را قرار داد، آن این است كه این جریان كربلا و واقعه عاشورا یك نعمت الهی است، كه به این صورت برای بیدارباش ما و برای هشیارباش ما، پدید آمده و این جریان در طول تاریخ استمرار دارد.

 و به هر كیفیت كه از این جریان استفاده می‌شود، خودمان بیشتر بهره می‌بریم. خودمان از این مسئله استفاده می‌كنیم. در مجالس سیدالشّهداء مرحوم آقا می‌فرمودند كه مجلس صبح، یك خاصیتی دارد كه مجلس بعد از ظهر و شب ندارد، نه اینكه آنها خاصیت و فایده ندارند، چرا! ولی خصوص مجلس صبح یك خصوصیتی دارد. اگر شما پنج ساعت هم یك مجلس در شب را شركت كنید، چند نفر هم بخوانند و دو تا هم منبری و یك ساعت هم سینه بزنی، به اندازه نیم ساعت درك كردن مجلس صبح نیست. این یك خصوصیتی دارد.

 لذا نسبت به مجلس صبح خیلی توجّه داشتند، زیارت عاشورا در این ایام مورد تأكید آنها بود. بنده خودم در وقتی كه در كربلا بودم آنجا و در منزل بزرگان، هر روز زیارت عاشورا خوانده می‌شد و حتّی خود

 آنها می‌فرمودند: اگر می‌شد كه صد لعن و صد سلام می‌گفتیم بهتر بود. ولی خب علی‌كل‌حال، اگر كسی فرصت ندارد به همان یك لعن و یك سلامی كه هست اكتفا كند و بداند كه زیارت عاشورا تأثیر عمیقی بر اعماق انسان قرار می‌دهد، این زیارت عاشورا بسیار بسیار مهمّ است و بسیار مورد تأكید ائمّه بوده و همین‌طور مورد تأكید اولیا و بزرگان است. خیلی نسبت به زیارت عاشورا اهمّیت می‌دادند، همه زیارت‌های حضرت سیدالشّهداء، به خصوص زیارت وارث، زیارت‌های مهمّی است، ولی این زیارت عاشورا زیارت خاصی است.

 و همین‌طور نسبت به سایر ایام كه در ماه محرّم و همین‌طور در ماه صفر هم هست، این حالتِ حزن باید برقرار باشد. من می‌دیدم وقتی كه بعضی از دوستان در همان ایام شوخی می‌كنند و می‌خندند، مرحوم آقا تذكّر می‌دادند كه در این ایام باید رعایت بیشتری كرد. نمی‌گویم كه انسان باید خلاصه چهره‌اش عبوساً قمطریراً باشد ولی خب علی‌كلّ‌حال دیگر باید متوجّه باشد، این یك مسئله‌ای است كه بهتر و بیشتر باید به آن توجّه بشود.

 علی‌كّل‌حال خب مطالب مطالبی است كه قبلا عرض شده. و امشب هم فقط به عنوان یك تذكّر برای آمادگی برای ورود در این ایام مخصوصه، مسائلی را خدمت رفقا عرض كردیم.

 و یكی از مطالبی كه هست این است كه رفقا راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال كردند، كه پوشیدن لباس سیاه كراهت دارد و انسان می‌تواند لباس كدر بپوشد. البته فقط نسبت به سیدالشّهداء استثنا است و كراهت ندارد، نه اینكه مستحبّ است. نسبت به سایر ایام، پوشیدن لباس سیاه مكروه است، اما در خصوص سیدالشّهداء این كراهت برداشته شده است و ما در مدّتی كه در خدمت بزرگان بودیم و از نزدیك سیره و روش آنها را مشاهده می‌كردیم، ندیدیم كه حتّی در این روزها هم آنها لباس سیاه بپوشند. لباس كدر می‌پوشیدند و حتی منع می‌كردند از این‌كه لباس‌های روشن پوشیده بشود، و می‌فرمودند هر چیز جای خود را دارد، امّا خصوص لباس سیاه را ایشان منع می‌كردند و نسبت به حتی خانم‌ها و مخدرات هم می‌فرمودند كه لباس لباس سیاه نباشد، كدر باشد، رنگش كدر باشد كه از لباس عادّی این مسئله متمایز باشد.

 و امّا راجع به سیاهی و زدن سیاهی‌ها، راجع به آنها نه. سیاهی باید زده بشود، البته آن‌چنان سیاه كه فضا را در تحت آن حیثیت خودش دربیاورد و غلبه بكند، آن هم صحیح نیست كه انسان وقتی وارد یك جایی می‌شود، آن‌چنان همه جا سیاه باشد كه خواهی نخواهی این در نفس تأثیر بگذارد، این هم غلط است و صحیح نیست.

 آن هم باعث می‌شود كه بعضی از آن آمادگی و استعدادی كه نفس و قلب برای ادراك این روحانیت دارد، كم بشود. آن آمادگی كم می‌شود. فضا، تأثیر دارد. مسائل ظاهری تأثیر دارد، ظواهر همه تأثیر دارند. همه اینها مؤثر هستند. گاهی اوقات حتّی یك كلمه، یك بیت شعر، مؤثّر است!

 خدا رحمت كند گفتم مثل اینكه خدمت رفقا یك دفعه یك ذاكری بود در زمان مرحوم آقا می‌آمد و

 در شب نوزدهم یا شب و بیست و یكم ماه مبارك رمضان كه مربوط به مصیبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود وقتی همه در آن شور و آن حالت معنوی مصیبت و اینها بودند یك مرتبه این شعر را می‌خواند: ما خیلی تعجب می‌كردیم

امیرالمؤمنین یا شاه خوبان‌ \*\*\* دل ناشاد ما را شاد گردان!

 تا این را می‌خواند اصلا یك دفعه مجلس یخ می‌كرد!

 آخر شما ببینید! حالا او قصدش قصد خوشی نیست، ولی همین یك شعر، یك دفعه چطور آن حال را تبدیل می‌كند به یك حال دیگر. یك دفعه مرحوم آقا فرمودند: برو به او بگو این چه شعری است كه می‌خوانی؟!

 ما هم رفتیم به او گفتیم این شعر را نخوانید، تو قصدت خوب است، دعاست، توجّه است، ولی هر سخن جایی و هر نكته مكانی دارد.

 شما كه این شعر را می‌خوانی، باید بدانید كه آن یك تأثیر مستمرّی كه بر مستمعین و بر مخاطبین هست، یك دفعه این آن را به هم می‌ریزد.

 لذا باید نسبت به این مسئله هم رعایت بشود و مجلس، مجلسی باشد كه حال انسان در آن مجلس متأثّر از محیطی كه غلبه می‌كند نباشد. و لذا این مسئله هم جای رعایت دارد.

 دیگر از مسائلی كه برای این ایام باید خدمت رفقا عرض بكنیم مطلبی به نظر نمی‌رسد و دیگر چیزی به نظر نمی‌رسد، حالا اگر چیزی به نظر رسید و فراموش كرده بودم ان‌شاءاللَه كه بعدا باز خدمت رفقا عرض می‌كنیم.

 امیدواریم كه خداوند همه ما را متوجّه كند و بتوانیم از این ایام مباركه و ایام مخصوصه، حظّ كافی و نصیب اوفی را ببریم، و بدانیم كه این یك سالی كه از ما گذشت، از آن ایام به این ایام، از آن محرّم به این محرّم، از آن مجالس و محافل كه در سال گذشته این موقع ما می‌رفتیم، شركت می‌كردیم و الآن دوباره ما را به آن مجالس به شركت در آن دعوت می‌كنند، چه‌قدر ما توانستیم جلو بیاییم؟ چه‌قدر خداوند توفیق داد كه ما در این زمینه حركت كنیم؟ چه‌قدر خودمان را به زهیر و عابس و حبیب و امثال ذلك نزدیك كردیم؟ به حرّ بن یزید ریاحی چه‌قدر خودمان را نزدیك كردیم؟ به این مكتب چه‌قدر خودمان را نزدیك كردیم؟ به مقام حرّ چه‌قدر خودمان را در این مدّت نزدیك كردیم؟ به روش و ممشای او چه‌قدر خودمان را نزدیك كردیم؟ چه‌قدر او را در دل خود می‌یابیم و وقتی به قلب و نفس خود مراجعه می‌كنیم، آیا آنها را در قلب خود مشاهده می‌كنیم یا افراد دیگری را؟ چه كسانی را در قلب خود می‌بینیم؟ خیلی مسئله مهم است!

 انسان یك وقتی می‌بیند علاقه‌اش به یك فرد زیاد است، خودش را به او نزدیك می‌بیند. بعد از یك مدتی كه می‌گذرد می‌بیند كم شد، گاه گاهی باید یادش كند، اینطور نیست كه خودش بیاید. بعد از یك مدّت‌

 اصلا نمی‌خواهد بیاید! آن وقت همزمان با این نیامدن، می‌بیند به یك عده دیگر دارد علاقه پیدا می‌كند. این چرا انجام می‌شود؟ این قضیه چرا انجام می‌شود؟ به این فكر كرده‌اید؟! كه این كه كم شد چرا دارد كم می‌شود؟ و آن جریان دیگر و اشخاص دیگر، می‌بیند به آنها دارد تمایل پیدا می‌كند، گوشی تلفن را برمی‌دارد: یك تلفن به او بزنم حالش را بپرسم!

 چرا این نبوده الآن شده؟! عین این جریان كربلاست! ببینید چه‌قدر ما یاد اینها را می‌كنیم؟ چقدر یاد حضرت علی اكبر را می‌كنیم؟ چقدر یاد حضرت اباالفضل را می‌كنیم؟ هر قدمش برای ما یك درس است. هر قدم!

 واقعا عجیب است، واقعا عجیب است. آدم برود در این كلمات آنها، در آن تاریخ، در این سیره، بیاید نكات را دربیاورد، آن بزنگاه‌ها را دربیاورد. چرا حضرت اباالفضل این‌طور بود؟ چرا با برادرش این‌طور صحبت می‌كرد؟ چرا صبر كرد تا سه تا برادرش شهید بشوند و ایستاد و نگاه كرد؟ این چه قضیه ای است؟ این چه اهتمامی است؟ این چه رحمتی است؟ این چه عِرقی است؟ این چه مسئولیتی است؟ این چه مسئولیتی است؟ واقعا عجیب است! واقعا عجیب است! كه هركدام از این برادران حضرت اباالفضل كه شهید می‌شدند، یك نفس راحت می‌كشید كه هی عجب! الحمدللّه این هم كارش درست شد. یك نفس راحت می‌كشید! همه‌اش در اضطراب است: نكند شیطان بیاید گول بزند! نكند شیطان بیاید یك دفعه وسوسه ایجاد كند!

 قضیه چیست؟! می‌بینید؟! وقتی هر سه تا شهید می‌شوند، می‌گوید الحمدللّه! كارشان درست شد، مسئله تمام شد.

 اینها چیزهایی است كه باید به آن فكر كرد. شما خیال می‌كنید قضیه عاشورا یك قضیه ساده است؟ یك دوران برنامه سلوكی در یك داستان عاشورا! هیچ‌كس دیگر نیازی به چیزی ندارد، همین‌قدر بیاید برنامه امام حسین و رفتار و روش و اصحاب و اینها را یك مطالعه عمیق بكند، یك تأمّل عمیق بكند كافی است! كافی است! نیاز به چیز دیگر ندارد!

 و دیگران هم هرچه آمدند از سر همین سفره آمدند پخش كردند، از همین جا آمدند ... آن عطوفتی كه از بزرگان ما می‌دیدیم از همین اباالفضل عباس گرفته‌اند! آن اهتمامی كه می‌دیدیم كه می‌گفتند من به كمتر از سلمان اكتفا نمی‌كنم، از كجا آوردند؟ از اینجا گرفتند! از خودشان كه نیاوردند! اینها را از اینجا آوردند. خلاصه خیلی قضیه هست.

 باید از خداوند بخواهیم كه توفیق فهمیدن اینها، توفیق رسیدن به این مبانی را به همه ما عنایت كند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. لمعات الحسين، ص ١٦. [↑](#footnote-ref-1)